

۱. جهانی است؛

زیرا حق مسلم هر عضو خانواده بشری است و هر انسانی در هر کجا که باشد و از هر نژاد، زبان، جنس یا دین، مستحق آن است.

۲. چیزی است که فرد با داشتن تکلیف در قبال دیگری مستحق برخورداری از آن است.

۳. غیر قابل انتقال است و از بشر قابل انفکاک نیست.

۴. تقسیم پذیر نیست.

۵. عناصر آن لازم و ملزوم یکدیگر و متمم و مکمل هم هستند.

۶. حقوق ذاتی و فطری انسان است و از آن به صفات شخصیتی بشر تعبیر نمی شود و به

هیچ قراردادی وابسته نیست. (نصر، ۱۳۸۱، ص ۲۱۵)

۷. امتیازی است که انسان در زندگی اجتماعی دارد.

۸. قدرتی است با هدف ایجاد رابطه حقوقی. (جعفری، ۱۳۸۲، ص ۱)

دریک عبارت کلی میتوان چنین تعریفی را برای ماهیت حقوق شهروندی ارائه داد گرچه واضح ومبرهن است که این تعریف جامع وکامل نیست ((شهروندی موقعیتی است اجتماعی و انسانی که افراد جامعه با برخورداری ازحقوق و پذیرش تکالیف درقبال حکومت انتظارات متقابلی را ازدولت برای احقاق حقوق خود بویژه در بعد خدمات دارند))

آرای صاحبنظران و نظریه های شهروندی

نظریه مارشال:

مارشال حقوق شهروندی را دارای سه حوزه اصلی می داند. حقوق مدنی، حقوق سیاسی

و حقوق اجتماعی. به نظر وی حقوق سه گانه شهروندی طی ۲۵۰ سال گذشته در غرب مراحل

تحول تاریخی متفاوت را پشت سر گذاشته است. به نظر او در پایان قرن ۱۹ حقوق مدنی شهروندی تثبیت شده است.

در قرن ۲۰ حقوق سیاسی گسترش یافت و سرانجام از نیمه دوم سده ۲۰ و پس از جنگ جهانی دوم و با استقرار دولت رفاه اجتماعی، حقوق اجتماعی شهروندی به رسمیت شناخته شده است، (ربانی، ۱۳۸۷: ۲۵۰).

مارشال مراحل تحول شهروندی طی ۲۵۰ سال را حرکتی به سوی برابری اجتماعی دانسته است. وی اعتقاد دارد شهروندی به سه بخش مدنی، سیاسی و اجتماعی تقسیم شده و در قرن بیستم برخورداری از حقوق اجتماعی سبب کاهش نابرابری خواهد شد. با رشد و گسترش شهروندی الگوی نابرابری اجتماعی تغییر می کند، (شیانی، ۱۳۸۴: ۵۱).

تقسیم بندی مارشال:

براساس این تقسیم بندی کلی، حقوق شهروندی به سه گونه حقوق تقسیم بندی می گردد.

۱- حقوق مدنی:

به حقوق فردی در قانون اطلاق می شود. این حقوق شامل امتیازاتی است که بسیاری از ما آنها را بدیهی می دانیم ولی هنوز در همه کشورها شناخته نشده اند. شامل حقوق مربوط به آزادی، حقوق

مربوط به مساوات و حقوق مربوط به مصونیت افراد می‌شود. حقوق مربوط به آزادی شامل این موارد است:

۱- آزادی عملکرد فردی

مانند آزادی انتخاب مسکن و محل سکونت، و آزادی رفت و آمد آزادی مکاتبات .

۲- آزادی اندیشه

مانند آزادی عقیده، آزادی مذهب، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی آموزش و

پرورش

۳- آزادی گردهمایی

مانند آزادی تجمعات موقتی و آزادی سازمان پیوندی

۴-

۵- آزادی‌های اقتصادی و اجتماعی

مانند آزادی مالکیت، آزادی بازرگانی و صنعتی، آزادی کار و آزادی سندیکایی.

حقوق مربوط به مساوات شامل مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل دادگاه‌ها، مساوات در پرداخت مالیات، مساوات از لحاظ اشتغال به مشاغل دولتی و مساوات در خدمت نظام وظیفه است.

۲- حقوق سیاسی:

حقوقی است که به موجب آن، شخص دارنده حق می‌تواند در حاکمیت ملی خود شرکت کند. مهم‌ترین حقوق سیاسی عبارتند از: حق شرکت در انتخابات، حق انتخاب شدن در مشاغل سیاسی، حق دارا بودن تابعیت.

۳ - حقوق اجتماعی:

این حقوق به حق طبیعی هر فرد برای بهره‌مند شدن از یک حداقل استاندارد رفاه اقتصادی و امنیت مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، حقوق اجتماعی به خدمات رفاهی مربوط می‌شود. این حقوق شامل موارد ذیل است:

۱. حمایت‌های مادی و درآمدی مانند تامین مسکن، تامین شغل، پرداخت حقوق و مزایای کافی، برخورداری از حداقل دستمزد، تامین اجتماعی (در صورت بیکاری، بیماری، از کار افتادگی، پیری، بی‌سرپرستی، حوادث و سوانح).
۲. برخورداری از آموزش و پرورش رایگان
۳. برخورداری از بهداشت و درمان، مانند برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی و برخورداری از بیمه‌های درمانی همگانی
۴. حمایت‌های قضایی، مانند حق برخورداری از وکیل و حق دادخواهی و مراجعه به دادگاه.

نظریه پارسنز

بر اساس نظریه ی کنش پارسنز که مبتنی بر چهار تکلیف کارکردی است می توانیم حقوق جامعه را به چهار بخش حقوق سیاسی ، حقوق اقتصادی ،حقوق فرهنگی و حقوق مدنی تقسیم کنیم، این تقسیم بندی بر تلقی پارسونز از خرده نظام اجتماع جامعه ای متکی است به اعتقاد پارسونز مطالعه ی این خرده نظام، موضوع جامعه شناسی و حقوق، قوانین و نهادهای حقوقی، کاملترین شکل آنها هستند،(توسلی، ۱۳۸۰: ۲۵۰).

پارسونز با تأثیر پذیری از مارشال معتقد است که مفهوم شهروندی اشاره به عضویت کامل دارد، که اجتماع جامعه ای نامیده می شود. اجتماع جامعه ای مجموعه ای از تعهدات است که اعضا در برابر جمعی که با یکدیگر پیوند دارند و نیز تعهداتی است که اعضا نسبت به یکدیگر دارند، (پارسونز ۱۹۹۴ به نقل از عیدی، ۱۳۸۴: ۱۱).

نظریه دارندورف:

دارندورف از نظریه پردازان انتقادی معتقد است، که شهروندی با مدرنیته پیوند نزدیکی داشته است و نقش شهروند عبارت از مجموعه ای از حقوق برابر و مشارکت برای اعضای کامل یک اجتماع می باشد. عناصر سه گانه این نقش که می توانند به شناخت پیشرفت های اجتماعی - اقتصادی و اجتماعی - سیاسی کمک کند عبارتند از:

- نقش شهروندی مجموعه ای از حقوق برابر برای کسانی که آن را دارا هستند، بیشتر یک بیان است چون برابری و ماهیت حقوقی پایگاه و شهروندی دو چیز متفاوت هستند.
- شهروندی فرصت مشارکت در زندگی اجتماع است، به عبارت دیگر شهروندی بیشتر حق دفاع از یکپارچگی فردی است، همچنین حق شرکت در ایجاد شرایطی است که تحت آن اجتماع شکل می گیرد و دقیقاً حق شرکت در ایجاد قوانینی است که تمام شهروندان را مقید می کند. ممکن است جوامعی باشند که در آنها برخی شهروند و برخی ناشهروند باقی بمانند.
- شهروندی حق تعمیم یافته ای است که در ارتباط با عضویت در جامعه ای است که مرزهایش از نظر تاریخی تعریف شده است. پس بین شهروند و دولت - ملت ایجاد شده رابطه وجود دارد. در اینجا شهروندی با ملیت ترکیب می شود و در رابطه با نقش شهروند و گسترش اجتماع سیاسی فراتر از دولت دارای اشکال است. (دارندورف ۱۹۹۴ به نقل از عیدی ۱۳۸۴: ۱۲).

از نظر او در تاریخ مدرن هیچ ایده اجتماعی ای پویا تر از شهروندی وجود ندارد. چرا که برای قرن ها موتور حرکت گروه های اجتماعی بوده است. (شیانی، ۱۳۸۴: ۵۳ و ۵۲).

نظریه هابرماس:

هابرماس شهروندی را در رابطه با اجتماع سیاسی، جامعه مدنی و حوزه عمومی چه با یک دولت ملی هم مرز باشد چه نباشد، تحلیل می کند و نسبت به حوزه های عمومی در گستره اروپا از طریق شبکه ای ارتباطی بسیار خوش بین است. به نظر هابرماس این شبکه شرایط مناسب دموکراسی خواهد بود. زیرا اعضای جامعه صرفاً در حوزه عمومی و جامعه مدنی از نقش شهروندی برخوردار خواهند شد. از رهگذر جامعه مدنی در حوزه عمومی که حد واسط نظام سیاسی و بخشهای خصوصی است مسایل مختلف حل خواهند شد. در این حوزه ها ، افراد مسئولیت ها و حقوق خود را به عنوان شهروند پذیرفته و قادر به بیان نظریه ها و عقایدشان می شوند،(شیانی ، ۱۳۸۱: ۲۹).

وقتی شهروندان حق گردهمایی و اجتماع با یکدیگر را داشته باشند و در مورد موضوعات روز و مسایل سیاسی به گفتگو بپردازند، حوزه عمومی شکل می گیرد،(نظام بهرامی ، ۱۳۸۱: ۹۲).

نظریه ترنر:

به نظر ترنر بهتر است به جای تعریف شهروندی در چارچوبی از حقوق و تکالیف آن را به عنوان یک فرایند در آوریم، که منابعی را باز توزیع می کند. شهروندی ملی در قرن نوزدهم بر مبنای تقسیمات نژادی شکل گرفته بود. زیرا بر مبنای یک هویت قومی یا ملی ، بیگانگان را از دست یابی به منابع محروم می ساخت از آنجایی که شهروندی مجموعه ای از فرایندهای تعیین حقوق و مصونیت ها در داخل یک اجتماع سیاسی است که کمک های خاص افراد به جامعه مثلاً شرکت در جنگ، تولید مثل یا کار را توصیف و ارزیابی می کنند،(ترنر، ۱۳۸۴: ۲۹).

نظریه تیلور

دیوید تیلور صاحب نظر دیگری است صرف حقوق را در مباحث شهروندی کافی نمی داند و معتقد است اگر امکان دسترسی و کنترل به منابع ضروری نیاز انسان برای رشد وجود نداشته باشد حقوق معنادار نیست، وی در مطالعه خود نتیجه می گیرد . مفهوم شهروندی به درخواست رفتار برابر و تقاضای حقوق رفاهی در مقابل دولت دلالت دارد. و سوی گیری ها به سمت «حاکمیت قانون» تاثیر سیاسی خود را تنها در فعالیت های ذهنی دنبال می کند. ایده شهروندی بایستی در یک بستر جهانی مطرح شود. و محرومیت مربوط به حقوق شهروندی در درون و خارج باید بخشی از مبارزه برای تحقیق مفهوم تغییر یافته شهروندی گردد. پس تنها راه دست یابی به شهروندی پیوند با حق ارضاء نیازها است که در مواجهه با قدرت فعال، پویا و سیاسی می شود،(شیانی ، ۱۳۸۴ : ۵۴).

نظریه شهروندی فرهنگی :

نظریه شهروند فرهنگی ناظر و متکی بر واقعیت های متعدد اجتماعی است که می توان آنها را " ابعاد فرهنگ شهروندی " نیز دانست اما پیش از آن به تعریف برخی مفاهیم شهروندی می پردازد :

فرهنگ شهروندی